

طنز

ترک گوشت

«ارمغان زمان فشمی»

ترک باید کرد گویا گوشت را  
گوشت ما را خورد یا ما گوشت را؟!!

من نمی‌دانم چطور حذف کرد  
مادر از کل غذاها گوشت را

با سویا ته‌چین و کتلت می‌پزد  
کرده مثل یک معما گوشت را

نقرس و چربی خون می‌آورد  
خوب شد کم خورد بابا گوشت را

باید انگاری فراموش کنیم  
هر خوراکی پختنی با گوشت را

با حقوق کارمندی بعد از این  
کی تو خواهی کرد پیدا گوشت را؟!!

هم ردیف خاویار و زعفران  
قیمت آن برده بالا گوشت را

حذف کردیم از سبدهای خرید  
خیلی از اقلام و حالا گوشت را

باید اکنون برگه برگه مثل چک  
توی بیخچالت کنی تا گوشت را

مثل عطر و ادکلن باید کنی  
اسپری روی غذاها گوشت را

من که این را هم ندارم، می‌کنم  
توی قصابی تماشا گوشت را

خوش به حال آن که باشد خام‌خوار  
ترک کرده پیش از اینها گوشت را!

«شیرین طنز به نقل از قانون»



از این لحاظ

پیراهن کفن

درویشی بی سر و پا خواجه ای را گفت: اگر من بر در سرای تو  
بمیرم با من چه کنی؟ گفت: تو را کفن کنم و به گور سپارم. گفت امروز  
به زندگی مرا پیراهنی ببوشان و چون بمیرم بی کفن به خاک سپار!  
خواجه بخندید و او را پیراهنی بخشید.

در توصیف اشک

تر مانده مرا زهر یاران دیده  
هست از غمشان سیل بهاران دیده  
گر دست به من زندی می ریزد اشک  
مانند درختهای باران دیده

منسوب به میرزا محمد رفیع تبریزی

قضا بلا

انوری ابیوردی در قضا و بلا فرماید:  
هر بلایی کز آسمان آید  
گرچه بر دیگری قضا باشد  
به زمین نارسیده می گوید  
خانه ی انوری کجا باشد؟

در توصیف مردی دراز قد

انوری ابیوردی در توصیف مردی دراز قامت فرماید:  
ای خواجه درازی ات رسیده است به جایی  
کز اهل سماوات به گوش تو رسد صوت  
گر عمر تو چون قد تو بودی به درازی  
تو زنده بمانی و بمردی ملک الموت

عالم امکان

صائب تبریزی در شاد کردن فرماید:  
تار و بود عالم امکان به هم پیوسته است  
عالمی را شاد کرد آن کس که یک دل شاد کرد

گرما و تابستان

بیدل دهلوی در گرما فرماید:  
امان خواه از گزند خلق در گرم اختلاطی ها  
که مقرب بیشتر در فصل تابستان شود پیدا

رفع خطر!

غواصی در قعر دریا مشغول عملیات بود ناگهان با بی‌سیم از  
عرشه کشتی خبر دادند که طوفان شدیدی شروع شده کشتی در  
حال غرق شدن است زود بیا بالا!

اختلاف حرفه‌ای!

مرد خیال‌بافی برای چند صدمین بار طبیب خود را عوض کرد.  
این دفعه نزد پزشک جوانی رفت. پزشک معاینات کاملی از او کرد  
و دست آخر گفت: من هیچ گونه بیماری جسمی در شما پیدا نکردم،  
خوشبختانه کاملاً سالم هستید. فقط توصیه می‌کنم در خوردن غذا  
زیاده‌روی نکنید. پیاده‌روی هم برای شما بسیار مفید است.  
مرد خیالاتی‌نگاه سردی به دکتر کرد و گفت: چطور جرأت  
می‌کنید به بیماری که بیست سال است از بیماری رنج می‌برد چنین  
چیزی بگویید؟ در حالی که شما فقط سه سال است دکتر شده‌اید و  
من بیست سال است که بیمارم.

نگاهی به زندگی شیخ شوخ، شاعر ناصح، شیخ اجل



کمتر کسی است که حین خواندن ابیات و حکایت‌های سعدی (شیخ شوخ)، خنده بر لب نیاروده باشد.

به گزارش ایسنا، اگر به تعبیر ایتالو کالوینو، آثار نویسندگان کلاسیک را می‌توان بارها خواند و هر بار معنی تازه‌ای از آن کشف کرد، زندگی‌نامه شاعران و نویسندگان کلاسیک را نیز می‌توان بارها خواند و هر بار معنی تازه‌ای از آن کشف کرد.

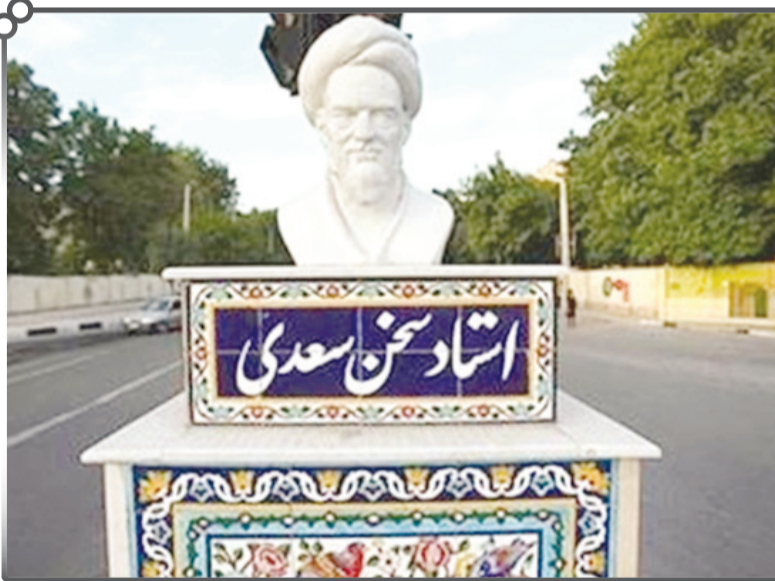
سعدی شیرازی، زاده سال‌هایی است که سم ستوران مغول، خاک ایران را درنوردیده و غم، از آسمان میهن، باریدن گرفته بود، باین‌همه او در شعر و نثر خود از اخلاق، عشق، مدارا، شور و جوانی سرود و

که او را در چنان زمانه‌ای به خلق چنین آثاری واداشته نیز ستودنی است.

به او، لقب «شاعر ناصح» را داده‌اند و کدام نصیحت، دل‌پذیرتر از آن که به طنز آمیخته باشد؟ به لطف پند قند پهلوی سعدی، گذشت زمان از تعداد مریدان مکتبش نکاسته و نقدهایش بر حکومت و جامعه، هنوز هم قابل نقل است.

حتی خدا نیز از تیررس شعر شیرین او دور نبوده و می‌خوانیم که در بیت‌هایی سروده:

"سپاس و شکر بی‌پایان خدا را  
بر این نعمت که نعمت نیست ما را!"  
و: "گر ز هفت آسمان گزند آید  
راست بر عضو مستمند آید!"



–باین‌وجود، تکلیف مهمانی که ناخوانده نوشت.  
از این‌رو می‌توان گفت، صرف‌نظر از میراث ارزشمند به‌جامانده از این شاعر، روحیه‌ای

نیک باشد که ناشتا برود!"  
–شیخ شوخ، در مواجهه با زاهدفروشان چنین می‌سراید:

بگرد در همه اسباب ملک و هستی او  
که هیچ چیز نبینی حلال، جز خوش!  
–و در بیتی دیگر، می‌آورد:  
فرعون وار، لاف انا الحق همی زنی  
وانگاه قرب موسی عمرانت آرزوست!؟  
–بی‌رودربایستی، به قاری ناخوش آواز می‌گوید:

نبیند کسی در سماعت خوشی  
مگر وقت رفتن که دم درکشی!  
–و متکبران را هم می‌زند که:  
تا تناول نپسندی و تکبر نکنی  
که خدا را چو تو در ملک بسی جانورند  
–برای آنان که چون بوتیمار، غم خوری پیشه کرده‌اند نیز حکایت می‌کند:

شخصی همه‌شب بر سر بیمار گریست  
چون روز آمد، بمرد و بیمار بزیست  
–اهل دین را به کم‌آزاری پند می‌دهد:  
سرهنگ لطیف خوی دلدار  
بهتر ز فقیه مردم‌آزار  
–و پادشاهان را به رعیت‌نوازی:  
«پروردگار خلق خدایی به کس نداد  
تا همچو کعبه روی بمالند بر درش  
از مال و دستگاه خداوند قدر و جاه  
چون راحتی به کس نرسد، خاک بر سرش!»

این شیخ شوخ، چنان لباس طنز را بر قامت نصیحت می‌پوشاند که پادشاه، دین‌دار، غمخوار، متکبر، قاری ناخوش آواز، مهمان ناخوانده و حتی خدا را هم خوش می‌آید.  
به بیانی دیگر، با شستاختی که سعدی از جامعه ایرانی دارد، بهره‌گیری از طنز، بهترین روش نقد کردن و پند دادن است.

ایستگاه

فورشاهیان دو کتاب جدید با فورشاهیان به نمایشگاه کتاب



جدیدترین کتاب‌های هادی خورشاهیان در سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران عرضه می‌شوند.  
به گزارش شیرین طنز، هادی خورشاهیان نویسنده ادبیات کودک و نوجوان، در گفتگو با باشگاه خبرنگاران جوان، در خصوص انتشار کتاب‌های جدیدش گفت: کتاب جدیدم با عنوان «بابا حق نداشت» که مجموعه داستان طنز نوجوان است، در ۹۶ صفحه از سوی انتشارات هزاره ققنوس منتشر شد.

این کتاب قرار است در سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران عرضه شود.  
این کتاب مجموعه ۱۱ داستان است که به تازگی منتشر و داستان هایش درباره موضوعات مختلفی از جمله دفاع مقدس نوشته شد. وی افزود: مضامین مختلفی از جمله دفاع مقدس در مجموعه داستان «بابا حق نداشت» دیده می‌شود.  
در این میان بیشتر داستان‌ها با محوریت مدرسه نوشته شده است؛ چون مخاطب کتاب نوجوانان هستند.  
این نویسنده کودک و نوجوان با اشاره به انتشار کتاب جدیدش برای بزرگسالان اظهار داشت: کتاب جدیدی هم با عنوان «انگشت نگاری» برای بزرگسالان نوشتم.  
این کتاب مجموعه ۴۵ داستان است که آن را نشر آنیما در ۲۰۰ صفحه منتشر کرد. اولین داستان کتاب درباره واقعه‌ای است که در سال ۵۷ رخ می‌دهد و آخرین داستانش از نظر زمانی به سال ۹۷ بازمی‌گردد. داستان‌های کتاب حال و هوای مختلفی با موضوعات خانوادگی، سیاسی، عاشقانه و طنز دارد. این کتاب در سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران عرضه خواهد شد. گفتنی است سی و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران از ۴ تا ۱۴ اردیبهشت ماه سال جاری در محل مصلاي تهران برگزار می‌شود.



داستان های ملا نصرالدین

«گردآوری: مهدی طوسی»

مرکز زمین

یک روز شخصی که می‌خواست سر بسر ملا بگذارد او را مخاطب قرار داد و از او پرسید: جناب ملا مرکز زمین کجاست؟  
ملا گفت: درست همین جا که ایستاده‌ای؟  
اتفاقاً از نظر علمی هم به علت اینکه زمین کروی شکل است پاسخ وی درست می‌باشد.



پرواز در آسمانها

مردی که خیال می‌کرد دانشمند است و در نجوم تجری دارد یک روز رو به ملا کرد و گفت:  
خجالت نمی‌کنی خود را مسخره مردم نموده‌ای و همه تو را دست می‌اندازند در صورتی که من دانشمند هستم و هر شب در آفاق و انفس سیر می‌کنم.

ملا گفت: آیا در این سفرها چیز نرمی به صورتت نخورده است؟ دانشمند گفت: اتفاقاً چرا؟  
ملا با تمسخر پاسخ داد: درست است همان چیز نرم دم الاغ من بوده است!



درخت گردو

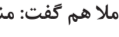
روزی ملا زیر درخت گردو خوابیده بود که ناگهان گردویی به شدت به سرش اصابت کرد و سرش باد کرد. بعد از آن شروع کرد به شکر کردن. مردی از آنجا می‌گذشت وقتی ماجرا را شنید گفت: اینکه دیگر شکر کردن ندارد.

ملا گفت: احمق جان نمی‌دانی اگر به جای درخت گردو زیر درخت خربزه خوابیده بودم نمی‌دانم عاقبتم چه بود!



قیمت حاکم

روزی ملا به حمام رفته بود اتفاقاً حاکم شهر هم برای استحمام آمد حاکم برای اینکه با ملا شوخی کرده باشد رو به او کرد و گفت: ملا قیمت من چقدر است؟  
ملا گفت: بیست تومان.  
حاکم ناراحت شد و گفت: مردک نادان اینکه تنها قیمت لنگی حمام من است.



خانه عزاداران

روزی ملا در خانه‌ای رفت و از صاحبخانه قدری نان خواست دخترکی در خانه بود و گفت: نداریم!  
ملا گفت: لیوانی آب بده!  
دخترک پاسخ داد: نداریم!  
ملا پرسید: مادرت کجاست؟  
دخترک پاسخ داد: عزاداری رفته است!  
ملا گفت: خانه شما با این حال و روزی که دارد باید همه قوم و خویشان به تعزیت به اینجا بیایند نه اینکه شما جایی به عزاداری بروید!

نترخ عکر

«برانکو: کریمی جان! بازیکن عربستانی این جوری چاق بود ولی خوب گل می‌زد...نه!؟»

